

چهل وهفت



سروش صحت

شلیک از فاصله نزدیک

سیدعبدالجواد موسوی

شورش بی دلیل



به حرف کسانی که احتمالاً نفع شخصی از نزاع و فدراسیون فوتبال می‌برند، گوش می‌سپرد و خودش را گوشت‌جلوی توپ می‌کند. اما این کار را کرد و احتمالاً بیش از هر کس دیگری رضایت خودش را جلب کرد. یعنی وقتی پس از برنامه نود جلوی اینه رفت برای خودش صلوات فرستاد و زیر لبی گفت: تو معرکهای پسرادرست مثل رضا موتوری که وقتی تصمیم گرفت پول‌های دزدی را به پلیس بدهد و با مخالفت مادرش روبه‌رو شد که به طعنه گفت: می‌خوای دختره خوشش بیادا؟ گفت: نه‌نه‌می‌خوام هفتاد سال‌سیاه‌کسی خوشش نیاد، برعکس می‌خوام همه‌بدشون بیاد! این منم که باس خوشم بیاد. خیلی‌ها پریشب تا حالا برای کریمی هورا کشیده‌اند، خیلی‌ها هم کار او را نپسندیدند و حتی بعضی‌ها به طعنه او را حاتمی‌کیای فوتبال حفظ کاری کرد که خودش خوشش بیاید. اینکه حرف‌های کریمی چه تاثیری بر فوتبال مای گذارد یا نمی‌گذارد اصلا مهم نیست، اینکه حضور او به عنوان منتقد، راه‌ار برای دیگر منتقدان بازی‌کنند یا می‌بندد مهم‌هم نیست، اینکه چه کسانی از سادگی می‌پوشد و صفا باطن علی کریمی سوءاستفاده می‌کنند و می‌خواهند از کرده او برای رسیدن به قدرت بالا بروند هم مهم نیست، مهم این است در زمانه‌ای که همه می‌خواهند کلاه‌شان را سفت‌پچسبند تا باد نبردش و حتی غیرت و عدالت هم رانتی باسملهای و فیک شده، سر و کله یک شورشی بی‌کله پیدا می‌شود تا به ما یادآور شود هنوز هم می‌توان بدون انگیزه‌های پلشت سیاسی و منفعت‌فردی، کافه را به هم ریخت. در اجاتی طمع شعله نمی‌بندم و به این خردک شرر دلخوشم تا چراغ بعدی را کدام کلندر روشن کند.

راننده تاکسی نگاهم کرد و پرسید: «این هفته درباره چی می‌خوای بنویسی؟» گفت: «همی دونم، باید ببینم توی تاکسی حرف چی پیش می‌یاد... شاید درباره جشنواره فیلم بنویسم، شاید هم درباره کسایی که سیمرغ برنن یا درباره شب اختتامیه.» بعد کمی فکر کردم و گفتم: «شاید هم درباره برنامه نود و حرف‌های علی کریمی و آقای ساکت بنویسم.» راننده بی‌آنکه چیزی بگوید، رادیو را روشن کرد. گوینده رادیو داشت می‌گفت که «میزان ذرات معلق در هوای شهر اهواز بیشتر از چهل‌وهفت برابر حد مجاز شده است، به همین دلیل آموزش و پرورش...» راننده رادیو را خاموش کرد و گفت: «چهل‌وهفت برابر بیشتر از حد مجاز می‌دونی یعنی چی؟» گفتم: «باورم نمی‌شه. مگه می‌شه؟» راننده گفت: «از یک تا چهل‌وهفت بشمار.» گفتم: «یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده، شانزده، هفده، هجده، نوزده، بیست، بیست‌ویک، بیست‌ودو، بیست‌وسه، بیست‌وچهار، بیست‌وپنج، بیست‌وشش، بیست‌وهفت، بیست‌وهشت، بیست‌ونُه، سی، سی‌ویک، سی‌ودو، سی‌وسه، سی‌وچهار، سی‌وپنج، سی‌وشش، سی‌وهفت، سی‌وهشت، سی‌ونُه، چهل، چهل‌ویک، چهل‌دو، چهل‌وسه، چهل‌وپنج، چهل‌وشش، چهل‌وهفت.» راننده گفت: «چهل‌وهفت برابر بیشتر از حد مجاز، می‌فهمی؟» بعد گفت: «من اهل اهواز م.»

در همین حوالی

حامد یعقوبی

رویای روزنامه تاشده



این فیلم‌های فرنگی یک پستیچی خوش اخلاق با دوچرخه‌خم می‌آورد و می‌گذاشت پشت در این خانه‌های ویلایی که قسمتی از رویای زندگی آرمانی را تجسم می‌بخشیدند. شیشه شیر و روزنامه تاشده، در ذهن سمیل زده ما نماد سلامت روح و جسم بودند ولو اینکه کسی آن روزنامه را نخواند یا برای نوشیدن از شیشه شیر برنامه خاصی نداشته باشد، مع‌ذلک این بسته اهدایی صرف‌نظر از کارکرد واقعی‌اش پیام مهمی با خودش داشت که نمی‌شد از کنارش به‌سادگی عبور کرد. روزی که بدون روزنامه شروع‌شود، روز بدی خواهد بود. با این حال گذر زمان آن تصویر روشن کلاسیک را کم‌کم به دست فراموشی سپرد و زوم دوربین کارگردان‌ها روی صفحات اول روزنامه‌ها برای نشان دادن یک خبر مهم، جای خود را به سرچ در صفحه گوگل داد و با این تغییر رویه تاریخی، شوخی تبدیل شدن روزنامه به روزنامه‌نگاران آن اعتبار سابق واقعیت نزدیک شد و روزنامه‌نگاران آن اعتبار سابق را از دست دادند و زورنالیسم ناچار شد به کنج آن‌زا پناه ببرد. این سرنوشت تاسف‌بار که می‌توان آن را نقطه آغاز انحراف اولیه در کار رسانه‌های دانست، نتایجی به‌بار آورد که کمترین آن قطع رابطه شهروندان با روشنفکران بوده. اینکه مردم فکر می‌کنند از روزنامه‌ها بی‌نیازند، موضوعی است که جامعه‌شناسان باید آن را بررسی کنند اما واقعیت این است که نخستین نتیجه این رویگردانی روح غم‌انگیز «حرف مفت» است، رواج بی‌سوادی در پوشش «هر شهروند یک خبرنگار». در این وضعیت تراژیک، آغاز انتشار هر مطبوعه‌ای رایابنده فال نیک گرفت ولو اینکه سیاست‌های آن مطبوعه با سلیقه‌ما جوردر نیاید.

برای باران تاشنبه صبر کنید

دمای هوای تهران امروز صبح ۱۴ درجه سانتیگراد است و تاششب به ۷ درجه سانتیگراد می‌رسد. هوا آفتابی است و برای دیدن تهران لبری و خوش آب و هوا باید تا فردا صبر کنید.فردا بیشترین درجه هوا ۱۲ درجه سانتیگراد است و کمترین هم ۸ درجه سانتیگراد. بارندگی از صبح شنبه آغاز می‌شود و «تخته‌سیاه» امروز هم در همین خط تمام.

تیتیر مصور | نسل جوان فیس‌بوک را ترک می‌کنند

آلفرد وار تیرنا



www.etemadnewspaper.ir
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
 این نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ابیاس حضرتی
جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
سردبیر: سیدعلی میرفتاح
معاون اجرایی: حجت طهماسبی
مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی
رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
نشان: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
تلفن خانه:۰۲۵-۶۶۱۲۴۰۲۴ – ۶۶۱۲۴۰۲۱:تلفار:۰۲۱-۶۶۱۲۴۰۲۱
توزیع: نشر گستر امروز | تلفن: ۶۹۲۳۰۰۰
چاپ: نشر روزتاب | تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۸ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۴۶ ■ اذان مغرب: ۱۸/۰۴ ■ اصبح صبح فردا: ۵/۱۶ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۵۰

کرگدن نامه

سیدعلی میرفتاح

گاهی به آسمان نگاه کن

دبروز از قول سخنگوی نیروی انتظامی، خبرگزاری‌ها نقل کردند که پلیس در روز ولنتاین مطابق قانون به وظایفش اقدام و «برخورد» می‌کند. اداره اماکن هم دستورات لازم را از بالادست گرفته می‌داند و آماده است تا جلوی اجلاف بعضی منفاداران را بگیرد. بازار آکسسوارهای عاشقانه رونقی باورنکردنی دارد و عده‌ای را گمان بر این است که اگر اقدامات به موقع پلیس نباشند همانا ایمان و امان مردم در دافی بازار ولنتاین می‌سوزد و دود می‌شود و به هوا می‌رود. لذا نه فقط امسال که سال قبل هم پلیس به موقع وارد عمل شد و مقابل این فرتی‌بازی‌ها را گرفت. بگردید خبراسال و پس‌پیرارسال و قبل‌ترش هم می‌توانید خبرهایی پیدا کنید که حکایت از اقدام و برخورد نیروی انتظامی می‌کند و خوردهایی که مع‌الاسف، دست بر قضا، نتیجه عکس دادند و منجر به ترویج و تبلیغ ولنتاین شدند. از قضا سرکنگبین صفرا افزود/ روغن بادام خشکی می‌نمود. اگر قبلا هزار نفر دنبال شکلات قلمی و پاندای باطری دار بودند از صدقه سر همین اقدامات و برخورد‌ها حالا ضرر هزار شده‌اند و افزایش باورنکردنی یافته‌اند. اگر می‌شد صدر رقم‌های بی‌زینس ولنتاین را احصا کرد آن‌وقت بهتر و عینی‌تر و مستدل‌تر خدمت‌تان عرض می‌کردم که از کجابه کجا رسیدیم. مخ ناظر می‌طرف سوت می‌کشد وقتی می‌بیند که در عین بحران دلار و بی‌پولی و مشکلات فراگیر معیشتی، چنین مشتاقانه دخترسپاره‌ها خنزر پنزر فروشی‌ها هجوم می‌برند و این سنت جدیدالعهد را اگر امی می‌داند. فقط دلار پنج هزار تومنی نیست که ملت در خریدنش از هم سبقت می‌گیرند و در پس اندازش روی دست هم بلند می‌شوند بلکه برای خریدن شکلات تلخ و عروسک‌های اسمورف و تخم‌مرغ شانس‌ی و فنکدک و قهوه‌جوش نیز از سر و کول هم بالا می‌روند، بدجور هم بالا می‌روند. مغازه‌هایی در همین تهران هست که جلوی صندوق‌شان ملت صف‌بسته‌اند برای پول دادن، باورش برای اینها که در خارج نشسته‌اند و راهی جز اعتماد به سه ماهواره و اینترنت ندارند سخت است. باز بر نه خواهند رفت که تهرانی‌ها، بلکه مشهدی‌ها و شیرازی‌ها و اصفهانی‌ها، حتی تراقی‌ها و قاسی‌ها و قهقدریجانی‌ها در سایه تحریم و در بحران رکود و در سیطره بیکاری و در حین ستیز با نظام سلطه، در گرمی داشت «ولنتاینز دی» گوی سبقت را از پاریس و لندن روده‌اند. شب کریسمس، در تهران گوزن و پاپانوتل و در ختجهایی آکنده از جوارب قرمز چنان فراگیر بود که نظیرش را در مادرید و رم و برلین نمی‌دیدید. نه اینکه من چشم دیدن اینها را نداشته باشم و بخوام از این طریق به اماکن، راپورت بدهم و اعتراض کنم که چرا نمی‌گیرید و نمی‌بندید و اقدام و برخورد نمی‌کنید. برعکس. اتفاقا اعتراض من متوجه نیروی انتظامی است که به خاطر همین اقدام و برخورد علیحده، کاری کرده که عوام‌الاس فکر کنند سنن‌التینیوم هر رگ و ریشه ایرانی داشته و رفیق آورد اول و بر وجهه‌های نهضت شعوبیه بوده. شاید که چه عرض کنم، شواهد و قراینی اظهار من‌الشمس پیش چشمه‌مان قرار دارد که معلوم می‌کند از مقابله به چندان ضروری ماموران بچه‌های مردم سسر لجر افتاده‌اند و ولنتاین را در عداد چهره‌شناسه‌سوری و شب بلدانسانده‌اند. اصلا نیازی به دلیل واقعه برهان نیست. همین که سال‌هاست داریم برخورد و اقدام می‌کنیم، هزینه سنگین می‌پردازیم، بدنامی برای خود می‌خریم، ماجرا درست می‌کنیم، خود و دیگران را به زحمت بسیاری می‌اندازیم و دست آخر نتیجه عکس می‌گیریم بهترین حجت موجه است که یک‌جای کار می‌لگد. همین کراوات ساده را اول انقلاب مردم خودشان داوطلبانه کتار گذاشتند و طرفش رفتند. اما همین که اماکن به مغازه‌ها گیر داد و اقدام و برخورد قانونی کرد، رونق کراوات هم بر گشت و تبدیل به یک نماد سیاسی شد. بی‌انصافی نباید بکنیم. ما بیش از آنچه به گفت اید ممنون و وامدار نیروی انتظامی هستیم. شک نیست که در سایه زحمت و تلاش و فداکاری پلیس خدوم و زحمتکش ایران است که شبها سسر راحت بر بالین می‌گذاریم. انصاف حکم می‌کند قریلر پلیس ابدانیم. اما از این طرف هم برادری حکم می‌کند که انتقاد کنیم و بگوییم که اقدام و برخورد در چنین عرصه‌ای که می‌بخته با دلدادگی و تبلیغات و غریزدگی و بامرگی و مهم‌تر از همه اینها بازاری با گردش میلیاردی است، راه به جای نمی‌پرد و یک اقدام مبتذل ساده و دم‌دستی را تا حد یک نماد سیاسی/ اجتماعی ارتقا می‌دهد. در این میان سسود اصلی به جیب سرمایه‌دارانی می‌رسد که برای مصرف زده کردن جوانان این سسرزمین از هیچ تلاشی فروگذار نیستند. اینکه پسری به دختری گیفت بدهد و با یک حرکت جهانشی، کارش را پیش ببرد، خوب باید، در حکم نوک کوه یخی است که از آب بیرون زده. زیر آب چیزی که عظمتش چشم را گرد می‌کند مصرف‌زدگی روزافزون ماست. مصرف‌زدگی روزافزونی که بالا تا پایین مان را آلوده کرده است... انقلاب به بالا و انقلاب به پایین هم ندارد. بالای مصرف‌زدگی بر سرمان نازل شده و کوچک و بزرگمان را گرفتار کرده. مقابله با این بلا کار اداره اماکن نیست، لاقل تجربه نشان داده که نه تنها توفیقی حاصل نمی‌شود بلکه نتیجه عکس می‌دهد و بالا را بزرگ‌تر و مقاوم‌تر می‌کند. اتفاقا شاید در چنین مناسبت‌هایی بهتر آن باشد که پلیس یک طرف دیگر را نگاه کند و عجالتا کار به کار بجهانداشته‌باشد. لاقل در این روزها گیر ندهد و کار را بر خودش و بقیه سخت نکند. در عوض بزرگ‌تراها اخیر کند که بنشینند و فکری جدی برای جامعه‌مصرف‌زده‌مان کنند.

اعتقاد

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: ابیاس حضرتی
- جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر: سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
- نشان: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه:۰۲۵-۶۶۱۲۴۰۲۴ – ۶۶۱۲۴۰۲۱:تلفار:۰۲۱-۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز
- چاپ: نشر روزتاب
- تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۸ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۴۶ ■ اذان مغرب: ۱۸/۰۴ ■ اصبح صبح فردا: ۵/۱۶ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۵۰

در حوالی ادبیات

اسدالله امرایی

به چهل سالگی نزدیک می‌شوم

«ان لحظه محکومیت در برابر وجدان خود را چند برابر کنید وقتی بازیگری گریم کرده و جامه پوشیده، قبل از توقف بر صحنه به سوی بازیگر نقش مقابل خود سری تکان می‌دهد با این اعتقاد که او واقعیتی است که به درون توهمی داخل می‌شود و شما همان چیزی را خواهید پنداشت که من پنداشتم بر سر بازیگران این حماسه می‌آید. اما آنها بازیگر نبودند. آنها انتخاب شده بودند با خودشان نقش‌های‌شان را در این داستان مقدس انتخاب کرده بودند. داستانی که تا ۹ روز و هر روز دو ساعت در عصر تا غروب خورشید اجرا خواهد شد. آنها تازه کار نبودند؛ مومن بودند. هیچ اصطلاح تئاتری‌ای برای توضیح و تفسیر و تعریف آنها وجود ندارد. برای بازی در نقش‌شان نیاز نداشتند در آن فرو روند. بازی آنها همانقدر طبیعی و روان بود که حرکت تیرهای مابمو که در مرتع عصر از این سو به آن سو می‌پریدند.»
علیرضا امیر، مترجم گزیده‌کار کشورمان کتاب «درک والکات: گزیده شعرها، سخنرانی نوبل، ویزگی‌های شعر، زندگی‌نامه» را در چهارمین مجموعه نوبلی‌ها در نشر مشکی منتشر کرده است. مجموعه نوبلی‌ها بقصد آشنایی مخاطبان فارسی‌زبان با شاعران نوبلیست منتشر می‌شود. در هر کدام از این کتاب‌ها، نمونه‌ای از اشعار شاعر به‌همراه سخنرانی‌اش در آکادمی نوبل آمده است. مترجم کوشیده جهان شعری شاعر را هم در متنی توصیف کند. علیرضا امیر، مترجم که در عین حال شعر هم می‌سراید با رجوع به منابع فراوان در دست، از جمله کتاب‌های والکات و آن چند دیگران در بارش نوشته‌اند. شناخت‌نامه مختصری جمع آورد. والکات در سرزمینی استعمارزده و چندفرهنگی بزرگی شده و با زندگی اطرافیان خود بسیار آشناست. به‌سبب مصیبت استعمارزدگی، کشورش را پرینیاد که زبستگاه فرهنگ‌های گوناگون است، این شاعر از طرفی با فرهنگ بومیان کاراییب و از طرف دیگر سنتن هنر و ادبیات غرب و هندی‌هایی که به آن محل آورده بودند مأنوس است. او کوشیده است فرهنگ حوزه کاراییب -قصه‌های فولکلوریک، ترانه‌ها، نمایش‌های آیینی و...- را در آثارش نمایش دهد و این سنت را زنده نگاه دارد. والکات در عین حال نمایشنامه‌نویس بزرگی بود. بسیاری از نمایشنامه‌های او بر صحنه مشهورترین تماشاخانه‌های دنیا به نمایش درآمده‌اند. «از چهار صبح بی‌خواب، گوش می‌دهم به این باران نرم سحر خیز/ او بسیار موزون / وهمچنان که سرمایش مغز استخوانم را کرخت می‌کند/ می‌اندیشم که دارم به چهل سالگی نزدیک می‌شوم...»

از سر دلسوزی

چرا از خودمان شروع نکنیم

فکر می‌کنم همه ما هر صبح که از خانه بیرون می‌زنیم تاشب که به بستر می‌رویم، هزار شکایت می‌شنویم. می‌کنیم و هزار شکایت می‌شنویم. در تاکسی، اتوبوس، مترو، محل کار، رستوران و مهمانی، بسا هر کسی که سر صحبت باز می‌شود، شکایت می‌کنیم و شکایت می‌شنویم. از عقب‌ماندگی، نامهربانی، بی‌صدقتی و بی‌فرهنگی می‌نالیم و فردا دوباره روز از سو روزی از نو. اما واقعا این دور تسلسل تا کجا قرار است ادامه پیدا کند؟ آن روز صبح که خندان از خواب بر خیزیم و از هیچ چیز شکایت نکنیم و هیچ‌کس هم از روز کارش شکایت نکند چه وقت می‌آید؟ اگر از من بپرسید می‌گویم در صورتی که به شکایت کردن خو بگیریم، هیچ‌وقت‌انکه به آینده ایران امید می‌تست، نه، من آینده ایران را بر از شادمانی و سعادت می‌بینم. اما اگر این روند را ادامه بدهیم، دیگر هیچ چیز ما را راضی نمی‌کند، دیگر خوبی‌ها را نمی‌بینیم، یادمان می‌رود که زندگی زیباتر و هزار دلیل برای شاد بودن وجود دارد. حتما شما هم سوار خودروبی شده‌اید که راننده‌اش از بی‌میلالتی و خرافکاری رانندگان دیگر سخت خشمگین است و زبان به درشتی می‌گشاید و شکایت می‌کند، اما خودش هم تخلف می‌کند و تند می‌راند و راه را بر دیگران سد می‌کند و حق پیادگان را ادا نمی‌کند. البته که او فقط نمونه‌ای از هزاران نفر از ماست که هر کدام در شغل و جایگاه خود مشغول نالیدن و شکایت کردن از دیگران هستیم، رفتارهای آنان را خوش نمی‌داریم، گران می‌فروشیم، کم می‌فروشیم، دقت لازم را در انجام وظیفه به خرج نمی‌دهیم، گاه با دیگران بی‌حصولگی و نامهربانی و درشتی می‌کنیم، اما از دیگران انتظار داریم که به بهترین شیوه با ما سلوک



تپوشا طبیبی

عکس نوشت



عصر چهارشنبه و در فضای مجازی می‌سواشش به رسیدن پیکر سه شهید در یانورد سانچی به تهران نبود. انگار نه انگار که همین ماه گذشته یک هفته تمام سوختن کشتی روی آب را تماشا کردیم. اهالی همیشه حاضر در صحنه در گیر خبر‌های دیگری بودند و این‌طور شد که خانواده‌های داغدار در تنهایی و فقط با همراهی جمعی از مسوولان و سرایزان نیروی دریایی به فرودگاه رفتند و در روزنیمه‌بری تهران، پیکر شهدای خود را تحویل گرفتند. عکسی که می‌بینید از خبرگزاری ایرا انتخاب شده است.